

نقد و بررسی اتهام ارتداد به شیعه

حسن اسداللهی سلطان آبادی
عضو حلقه علمی کلام

چکیده: در این نوشته، نگارنده بر آن شده تا بسیار مختصر و ساده، به اتهام ارتداد شیعه که از سوی برخی مغرضانه با احياناً ناآگاهانه طرح می‌شود، پاسخ دهد. بنابراین، ابتدا مهم‌ترین دلایل این اتهام را ذکر کرده و با توجه به ملاک کفر و ایمان بر اساس دیدگاه اهل سنت، به نقد و بررسی پرداخته و در پایان، عقیده شیعه را اثبات نموده است.

برای تبیین بهتر مطالب نیز بحث‌های مستقلى پیرامون عدالت صحابه، فضیلت و خلافت علی (ع) مطرح کرده است.

کلیدواژگان: کفر، ارتداد، توسل، صحابه، خلافت، فضیلت، توسل، متعه، تقیه.

مقدمه

آنچه پیش روی دارید، پاسخی به اتهام‌های یکی از پیروان فرقه سلفی است. گفتنی است که نگارنده برادران اهل سنت را از وهابی‌ها کاملاً جدا می‌داند و عقیده دارد که سخنان سست و بی‌پایه این شخص در بعضی موارد حتی بیان‌کننده عقاید وهابیت نیز نمی‌باشد.

در این نوشتار می‌کوشیم از معتبرترین کتاب‌های اهل سنت؛ مانند صحیح مسلم و بخاری، که مورد قبول همه اهل سنت است، استفاده کنیم.

دلایل اتهام کفر و ارتداد بر شیعه

دلیل اول: توسل و زیارت

وهابیان، توسل به پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، تبرک به آثار و نیز زیارت قبورشان را تحریم کرده و انجام‌دهنده چنین عملی را کافر و مشرک می‌دانند.^۱ آنان برای اثبات ادعای خویش، به آیه زیر استدلال نموده‌اند:

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۲؛ «و همانا مساجد از آن خداست، پس در این مساجد احدی را با خدا نخوانید».

در این آیه، خداوند از توسل به غیر خود، نهی کرده؛ چرا که این کار همان عمل مشرکان یعنی سجده و عبودیت برای غیر خداوند است.

نقد و بررسی

در پاسخ به آنها باید گفت:

اولاً، ملاک کفر و ایمان، انکار خدا و رسول می‌باشد^۳، حال آنکه توسل و زیارت، با هیچ یک از این دو مورد در تضاد نمی‌باشد.

ثانیاً، مشرکان و بت‌پرستان، بت‌ها را مستقل می‌دانند، اما شیعیان قدرت ائمه علیهم السلام را به اذن خدا و در طول قدرت او می‌دانند، پس مشرک نیستند. نهی در آیه «لاتدعوا» نیز، مستقل دانستن طرف درخواست و هم‌عرض خدا قرار دادن او را نفی می‌کند، نه اینکه مطلق درخواست از دیگران نفی شده باشد. دلیل بر این مطلب، آیات و روایات بسیاری می‌باشد که در آینده به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

ثالثاً، اگر درخواست کردن از دیگری و توسل و زیارت، شرک است، باید همیشه شرک باشد؛ چه از زندگان باشد و چه از مردگان. به عبارت دیگر حتی درخواست آب از برادر مؤمن خود و به زیارت او رفتن نیز، باید شرک باشد، در حالی که هیچ کس چنین سخنی را نمی‌پذیرد.

رابعاً، توسل و زیارت در قرآن و معتبرترین کتب اهل سنت جایز دانسته شده است، که در اینجا چند نمونه از آنها ذکر می‌شود:

۱. احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیة منہاج السنّة، ج ۱، ص ۱۵.

۲. جن ۱۸.

۳. سید شریف جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۳۹؛ نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل، ص ۴۰۵.

الف. آیات

۱. ﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي...﴾؛
«برادران یوسف گفتند: ای پدر! برای گناهانمان طلب مغفرت کن؛ چرا که ما خطاکار بودیم. یعقوب گفت: از پروردگارم برای تان طلب مغفرت خواهم کرد، که او بسیار آمرزنده و مهربان است».

در این آیه، فرزندان یعقوب به او متوسل شدند و حضرت یعقوب نیز آن را پذیرفت.

۲. ﴿لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛ «اگر آنها، هنگامی که به خود ظلم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌طلبیدند و پیامبر نیز برای‌شان آمرزش می‌طلبید، بی‌گمان خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

خداوند، در این آیه، توسل به پیامبر را مایه رحمت دانسته است.

ب. روایات

۱. عن ابی هريرة قال: «زار النبی قبر امه فبکی و ابکی من حوله...»؛ «رسول خدا ﷺ به زیارت قبر مادرشان می‌رفتند و خود و اطرافیانش به شدت می‌گریستند...»
اگر توسل، زیارت و گریه بر قبور، شرک می‌بود، خدا به هیچ کسی اجازه آن را نمی‌داد.

۲. عن أنس: «أن عمر بن الخطاب كان إذا قحطوا استسقى بالعباس بن عبدالمطلب، فقال: اللهم! إنا كنا نتوسل إليك بنبينا، فتسقيننا وإنا نتوسل إليك بعم نبينا فاسقنا»؛ «عمر به هنگام قحطی، نزد عباس عموی پیامبر می‌رفت و طلب باران می‌کرد و می‌گفت: خدایا ما به پیامبرمان ﷺ متوسل می‌شدیم و تو سیرابمان می‌کردی و اینک به وسیله عموی پیامبرمان، به تو متوسل می‌شویم، پس سیرابمان کن».
ملاحظه شد که این آیات و روایات، با صراحت، جواز توسل و زیارت را و اینکه این عمل سیره رسول خدا و صحابه بوده است، اثبات می‌کند.

۱. یوسف/۹۷ و ۹۸.

۲. نساء/۶۴.

۳. صحیح مسلم، باب استیذان نبی ربه؛ صحیح ابن حبان، ص ۴۳۹؛ مسند أبی حنيفة، ص ۱۴۸.

۴. محمد بن اسماعیل بن ابراهیم البخاری الجعفی، صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۶، ابواب استسقاء؛ ج ۴، ص ۲۰۹، بن.

نکته

شهاداء، پیامبران و اولیای الهی همواره زنده‌اند، صدای ما را می‌شنوند و می‌توانند از خداوند برای ما طلب رحمت کنند. این آیه دربردارنده این معنا می‌باشد:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱؛ «و کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندارید، بلکه اینان زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

در هر حال، اگر درخواست از غیر خدا شرک است، دیگر تفاوتی بین درخواست از انسان‌های زنده و مرده نخواهد بود؛ چرا که در هر دو مورد درخواست از غیر خدا مطرح می‌باشد.

احادیث فراوان دیگری در منابع اهل سنت موجود است که به علت اختصار در اینجا ذکر نمی‌کنیم.^۲

دلیل دوم: قائل شدن به کفر و نفاق صحابه

ایراد دیگر آنها به شیعه این است که: شیعیان معتقد به کفر با نفاق برخی از صحابه می‌باشند و هر کسی قائل به کفر صحابه باشد کافر است، بنابراین شیعیان کافرند.

دلیل آنان بر این مدعا آیات زیر می‌باشد:

الف. آیات

۱. ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوَاقِهِ يُعْجِبُ الزَّارِعَ لِيُعْجِظَ بِهِمُ الْكُفَّارُ...﴾^۳؛ «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربان‌اند، پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورت‌شان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است و توصیف‌شان در انجیل، همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری رشد و نمو کرده که زارعان را به شگفتی

۱. آل عمران/۱۶۹.

۲. ر.ک: سید حسن موسوی قزوینی، نقدی بر اندیشه وهابیان، ترجمه حسن طارمی، ۱۳۷۴.

۳. فتح/۲۹.

و اداری می‌سازد. این برای آن ست که کافران را به خشم آورد...».

در دیدگاه اینان، بر اساس این آیه، هر کسی که نسبت به صحابه بغض داشته و بر آنان عیب بگیرد، کافر است. شیعیان هم، از آن جهت که بغض صحابه را در دل دارند، کافر می‌باشند.

نقد و بررسی

این آیه می‌گوید: کافران کسانی هستند، که از دست پیامبر و باران واقعی آن حضرت خشم‌گین می‌باشند، اما هیچ دلالتی ندارد، که اگر کسی از دست منافقان و یا بعضی از کارهای مسلمانان که بر خلاف سخنان رسول خدا ﷺ باشد، خشم‌گین شود، او نیز کافر است. مگر آنکه گفته شود، تمام مسلمانان عصر رسول خدا ﷺ عادل بوده و از آنان هیچ گناهی سر نزده و همه مسلمان واقعی بوده و در بین آنها، منافقان فریب‌کار وجود نداشته که این سخن، بسیار نامعقول و مخالف بسیاری از آیات قرآن کریم و روایات خود اهل سنت می‌باشد که در آینده به آنها اشاره خواهد شد.

۲. ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...﴾؛ «پیش‌گامان نخستین، از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها و آنها (نیز) از او خشنود شدند...».

بر اساس این آیه، قرآن از صحابه تعریف و تمجید نموده و خداوند رضایت خود را، از آنان بیان نموده و هر کسی که قرآن را قبول دارد، باید اعتقادات قرآن را هم قبول داشته باشد. همچنین قرآن در آیاتی دیگر، از عایشه و همسران پیامبر دفاع نموده است، حال آنکه شیعیان نسبت به صحابه بغض داشته و عایشه - ام المؤمنین - را زانیه دانسته و لعن می‌کنند، پس در نتیجه آنها کافرند.

نقد و بررسی

قائلان به عدالت صحابه، پنداشته‌اند که خداوند از همه انصار و مهاجران مسلمان، راضی بوده است، در حالی که:

الف. نهایت دلالت آیه، آن ست که خدا در آن لحظه از آنان راضی بوده است؛ چرا که اعمال، ایمان و مسلمان بودن ذاتی و جزء لاینفک آنان نبوده و امکان دارد که در آینده مرتد و با فاسق شوند.

ب. بر فرض قبول، این آیه می‌گوید از مهاجران و افرادی که تا آن لحظه ایمان آورده‌اند، خدا راضی بوده، اما عدالت همهٔ صحابه، حتی آنان که بعد از این آیه به دنیا آمده و یا مسلمان شده‌اند را چگونه اثبات می‌کنید؟

ج. شیعیان معتقدند، بعضی از صحابه منافق و یا فاسق بوده‌اند و این نسبت را به همهٔ آنها نمی‌دهند.

د. آیات قرآن را باید با هم دید و به همهٔ آنها ایمان داشت، نه آنکه به آیاتی که اثبات عدالت می‌کند، ایمان داشته باشیم، اما به آیات و روایات بسیاری، که دلالت بر این دارد که، در بین مسلمانان، افراد منافق (به ظاهر مسلمان) و فاسق وجود داشته، هیچ توجهی نداشته باشیم.^۱

جایگاه عایشه

در مورد عایشه باید گفت، شیعه هیچ‌گاه او را زناکار ندانسته و وی را از چنین اتهامی مبرا می‌داند. اما برای روشن شدن تخلفات عایشه به ذکر اسنادی از خود اهل سنت می‌پردازیم:

۱. ابن اثیر نقل می‌کند: میان عایشه و عثمان، درگیری خون‌باری در گرفت و مردم را تشویق به قتل عثمان کرد.^۲

۲. طبری می‌نویسد: عایشه وقتی خبر خلافت حضرت علی (ع) را شنید، به بهانهٔ خون‌خواهی عثمان، با آن حضرت وارد جنگ شد.^۳

این خطاها و نافرمانی‌ها چگونه قابل توجیه است؟ اصلاً عایشه باید چه کار کند تا بتوان گفت که او در اشتباه بوده است؟

به نظر می‌رسد دیگر هیچ جای تردید نیست که همهٔ صحابه را نمی‌توان عادل دانست. با این وجود برای بهتر روشن شدن مطلب، بحثی مستقل راجع به عدالت صحابه مطرح می‌کنیم.

عدالت صحابه

شیعیان، اصحاب رسول خدا (ص) را به دو دسته تقسیم نموده‌اند: دستهٔ اول آنان

۱. در بخش بررسی عدالت ذکر خواهد شد.

۲. علی بن محمد ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، صص ۱۳۰-۱۴۰.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۲، ماجراهای سال ۳۶.

که مؤمن و تسلیم خدا و رسول بوده‌اند و دسته دوم آنان که به ظاهر مؤمن‌اند، ولی در درون دارای شک و تردید و نفاق بوده‌اند.

آنان برای نظر خود دلایلی دارند که ما برخی از این دلایل را از کتاب خدا و مستندات اهل سنت نقل می‌کنیم، تا حق واضح و روشن گردد.

۱. نفاق

آیات نفاق

۱. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ^۱﴾؛ «در میان مردم، کسانی هستند که می‌گویند، به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم، در حالی که ایمان ندارند».

این آیه، به صراحت دلالت دارد که در بین کسانی که خود را صحابه و مسلمان می‌دانستند، منافقانی فریب‌کار و مقدس‌نما وجود داشته ست.

۲. ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ^۲﴾؛ «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که حتماً تو رسول خدایی و خداوند می‌داند که تو قطعاً رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گو هستند».

این آیه، درصدد بیان آن است که هر کسی شهادت به رسالت دهد، مؤمن واقعی نیست، بلکه گروهی از شهادت‌دهندگان در حقیقت منافق بوده و ایمان‌شان ظاهری است.

۳. ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ^۳﴾؛ «تنها آنهایی که به خدا و روز جزا ایمان نیاورده‌اند - و در ظاهر مسلمان‌اند - و دل‌شان پر از ریب است، از تو اجازه معافی از جهاد می‌خواهند، همانا آنان در شک و تردیدشان خواهند ماند».

این آیه نیز به روشنی دلالت دارد که گروهی، در ظاهر مسلمان بوده، ولی در حقیقت ایمان نیاورده بودند و بر این حالت نیز می‌مانند.

۱. بقره/۸.

۲. منافقون/۱.

توبه/۴۵.

پاسخ یک شبهه: شناخته شده بودن منافقان

شاید به ذهن برخی، چنین شبهه‌ای خطور کند، که اسامی منافقان اعلام شده و همه آنان را می‌شناسند. بنابراین، دیگر صحابه عادل‌اند.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً، نفاق امری قلبی و پنهانی است و اصلاً منافق، یعنی کسی که کفر خود را به جهت شناخته نشدن پنهان می‌کند.

ثانیاً، آیه ۱۰۱ سوره توبه، این احتمال را به صراحت دفع می‌کند:

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا نَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرْدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ^۱﴾ «و از (میان) اعراب بادیه‌نشینی که اطراف شما هستند، جمعی از منافقان‌اند و از اهل (خود) مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پایبندند که آنها را نمی‌شناسی و ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را دوباره مجازات می‌کنیم، سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می‌شوند».

۲. عدم عدالت

آنچه تاکنون گفته شد، مختصری پیرامون نفاق گروهی از صحابه بود، اما برای عدم عدالت - اگر نگوییم نفاق - برخی دیگر از صحابه، نیز دلایلی از قرآن و کتاب‌های معتبر اهل سنت وجود دارد که برخی از آنها ذکر می‌شود.

الف. آیات

۱. ﴿كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَاذِبُونَ * يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ^۲﴾؛ «گروهی از مؤمنین، اظهار نارضایتی می‌کنند و با تو مخالفت می‌نمایند، در حالی که بر آنان حق روشن شده است؛ گویا خود را می‌بینند، که به سوی مرگ کشیده می‌شوند».

کاملاً روشن است که بر اساس این آیه، مخالفت با رسول خدا ﷺ چه حکمی خواهد داشت.

۲. آیات فراوانی که احکام سارق، زانی و ... را بیان می‌کند که نشان‌دهنده وجود فاسقان در میان صحابه می‌باشد.

۱. توبه/ ۱۰۱.

۲. انفال/ ۵ و ۶.

ب. روایات اهل سنت

۱. بخاری می‌نویسد: ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ نقل کرد: روز قیامت گفته می‌شود، تو نمی‌دانی که پس از وفات، چه کارها کردند، آن‌گاه من می‌گویم دور باد، دور باد، آنان پس از من در دین تغییر دادند و بدعت نهادند.^۱
 ۲. در جریان صلح حدیبیه، به اصحاب خود فرمان داد، برخیزید حیوانات خود را قربانی کنید و سرهایتان را بتراشید. راوی می‌گوید: به خدا قسم هیچ‌یک برنخواستند، تا اینکه حضرت سه بار فرمان خود را تکرار فرمود، وقتی دید کسی بر نمی‌خیزد، نزد «ام سلمه» رفت و ماجرا را برایش نقل کرد ...^۲
 ۳. پیامبر اکرم ﷺ از وصل کردن روزه به روزه روز دیگر نهی فرمود، اما اصحاب آن را نپذیرفتند و روزها را به هم وصل می‌کردند.^۳
- اگر ماجراهای گوناگون، مانند جریان جنگ احد، که گروهی از صحابه تنگه را رها کردند و منجر به شکست مسلمانان شد و ده‌ها مورد دیگر را به این دلایل اضافه کنید، دیگر هیچ‌کس، حتی خیال عدالت همه صحابه را هم، در ذهن خود نخواهد پروراند.

دلیل چهارم. انکار خلافت شیخین

برخی می‌گویند: چون شیعیان، خلافت شیخین را قبول ندارند، خارج از دین بوده و مرتد می‌باشند.

نقد و بررسی

این دلیل نیز، مانند انکار افضلیت شیخین می‌باشد و با توجه به ملاک کفر و ایمان، چنین اعتقادی دلیل بر کفر و ارتداد شیعه نمی‌باشد زیرا: نخست آنکه، انکار خلافت شیخین، هیچ ربطی به انکار خدا و رسول ندارد، ثانیاً شیعیان برای مدعای خود (خلافت علی علیه السلام و رد خلافت سایر خلفا) دلایل بسیاری از قرآن و منابع خود اهل سنت دارند.

ادله شیعه بر خلافت علی علیه السلام از منابع اهل سنت

قبل از بیان ادله خلافت بلافصل علی علیه السلام ابتدا دلیل‌هایی را بیان خواهیم نمود که

۱. صحیح بخاری، ج ۸، صص ۱۴۹-۱۵۰، کتاب الدعوات، باب فی الحوض.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۸۲، کتاب شروط باب جهاد.

۳. همان، ص ۴۹، کتاب الصوم، باب ۴۷.

در آنها به ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله اشاره شده است.

ادله ضرورت امامت

الف. دلایل عقلی

۱. با توجه به آنکه خداوند خالق و حاکم است، قائل شدن به حق حکومت و قانون گذاری برای غیر او، شرک می باشد و تنها کسانی حق قانون گذاری دارند، که از سوی خداوند صاحب اذن باشند. کاملاً روشن است که خداوند، فقط به بافضیلت ترین و داناترین شخص امت اذن می دهد و گرنه غیر از این خلاف حکمت او و ترجیح بلامرجح خواهد بود. همچنین برای جلوگیری از اختلاف، انحراف و تفرقه در بین امت اسلامی، آن را به دست پیامبر خویش معرفی می نماید. بنابراین شیعیان معتقدند که خلافت امری انتصابی است و پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را، که دارای ویژگی های ممتازی بود، به عنوان جانشین خود معرفی نموده است.

۲. آیا عقلانی است که بگوییم، پیامبر با وجود نوبنیاد بودن امت اسلامی و وجود منافقان در داخل مسلمانان و نیز وجود دشمنانی خارجی، مانند روم و ایران، امت خویش را به حال خود رها کرده باشد؟ آیا ایشان احتمال سوء استفاده دشمنان را نمی داده است؟

۳. چگونه است که خلیفه اول و دوم، برای پس از خود، به فکر خلیفه و جانشین می باشند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله از این درایت و عاقبت اندیشی برخوردار نیست؟! به راستی کدام یک اشتباه نموده اند، پیامبر که جانشین تعیین نمی کند و یا ابوبکر که جانشین تعیین می کند؟!

همچنین آیا انتخاب خلیفه و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ ملاکی ندارد، به گونه ای که خلیفه اول، خود جانشین خویش را تعیین کرده و دیگری شورا برگزار می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ نظری نمی دهد؟!

آیا با توجه به کامل و جامع بودن دین اسلام، این سخن قابل قبول بوده و آن را می توان پذیرفت؟

۴. جانشین رسول خدا، امر هدایت دنیا و آخرت مردم را بر عهده دارد؛ زمانی این امر تحقق پیدا می کند و انسان به کمال واقعی خود می رسد، که امام و خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، معصوم باشد و گرنه با انجام اشتباه در قضاوت، تفسیر کلام خدا و هدایت مردم، آنان را، از رسیدن به کمال واقعی خود باز می دارد و خداوند به هدف خود، که رسیدن انسان به بالاترین حد کمال است، دست نخواهد یافت.

از سویی، آیا اطاعت از کسی که خطا می‌کند، می‌تواند در همه موارد واجب باشد و می‌توان به چنین شخصی اعتماد کامل داشت؟ روشن است که جانشین رسول خدا، همان کارهای رسول خدا را بر عهده دارد، تنها به او وحی نمی‌شود. بنابراین چه فرقی بین او و رسول خدا، از نظر لزوم عصمت می‌باشد؟ مگر کتاب خدا، مفسری معصوم و به دور از خطا نمی‌خواهد؟ این در حالی است که، اولاً هیچ گروهی قائل به عصمت ابوبکر، عمر و عثمان نمی‌باشد و ثانیاً بدعت‌ها و اشتباه‌های آنها در سراسر کتاب‌های تاریخی و حدیثی دیده می‌شود.

افزون بر آن، اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد، حکم خدا در مسائل جدید، چگونه به طور صحیح به دست انسان‌ها می‌رسد؟ همچنین آیا بشر، به الگوهای رفتاری متناسب با هر زمان احتیاج ندارد؟

ب. ادله نقلی

الف. آیات

۱. «... وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^۱؛ «و برای هر گروهی هدایت‌گری است».

در این آیه خداوند تصریح دارد که باید در هر زمانی هدایت‌گری باشد. به راستی در حال حاضر چه کسی هدایت‌گر است؟ آیا نباید امامی معصوم (علیه السلام) وجود داشته باشد که احکام بسیاری از مسائل مستحدثه و جدید را بیان کند. آیا تفسیر واقعی بسیاری از آیات روشن است؟ به راستی چه کسی می‌تواند قرآن در حال حاضر است؟
«... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۲؛ «خدا را اطاعت کنید و پیامبر خدا را اطاعت کنید و صاحبان امر را...».

در این آیه خداوند امر کرده است که بعد از خدا و رسول، از صاحبان امر اطاعت کنید و اطاعت آنان را هم‌ردیف اطاعت خود و رسولش قرار داده است.

آری در هر زمانی باید انسان‌هایی پاک باشند که اطاعت آنها انسان‌ها را به کمال واقعی‌شان برساند و در هر لحظه جامعه بشریت را از گرداب‌های پیش روی نجات بخشد و روشن است که آنها کسی جز ائمه معصومین (علیهم السلام) نیستند که آیه تطهیر در شأن آنان نازل شده است

ب. روایات

۱. رعد/۷.

۲. نساء/۵۹.

۱. حدیث خلفای دوازده گانه

در منابع اهل سنت بارها نقل شده است، که پیامبر ﷺ فرمود: «لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثني عشر خليفة ثم قال كلمة لم أفهمها فقلت لإبي ما قال؟ فقال كلهم من قریش»^۱؛ «اسلام با دوازده خلیفه به عزت می رسد. سپس کلمه ای گفت، که من آن را نفهمیدم، پس به پدرم گفتم، پیامبر چه فرمود که من نفهمیدم؟ گفت پیامبر ﷺ فرمود: همه آنها از قریش می باشد».

با اندکی تأمل، روشن می شود که جانشینان حقیقی و کسانی که رسول خدا بشارت به آمدن آنها می دهد و عزت اسلام را به خلافت آنان مقید می نماید، نمی تواند افرادی مثل یزید و ... باشد. به راستی مصداق این حدیث، چه کسانی به جز دوازده امام شیعه می تواند باشد؟

۲. حدیث من مات

قال رسول الله ﷺ: «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»^۲؛ «هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته است، به مرگ جاهلیت مرده است». به راستی الآن امام زمان چه کسی می باشد؟ او باید کسی باشد که شناختن او، به منزله مرگ مشرکانه در روزگار جاهلیت باشد. اصلاً امام در زمان یزید چه کسی بوده است؟ در آینده چه کسی خواهد بود و امام، در این زمان چه کسی است؟ از این حدیث روشن می شود، که امامت کاملاً مرتبط با مسألة توحید است؛ چرا که نپذیرفتن آن مساوی با شرک و مرگ جاهلی است. آیا نباید باور داشت، که عدم قبول امامت و با پذیرفتن امامت فاسقانی مثل یزید، متوکل و حجاج، که جنایات آنان سراسر کتابهای تاریخ اهل سنت را پر کرده است، مساوی با شرک و مرگ جاهلیت است؟ آیا این حدیث و حدیث قبلی، کاملاً بیان کننده نظریه شیعه نمی باشد؟ آیا می شود، مرگ بدون شناخت امام بعد از پیامبر، مرگ جاهلیت باشد و پیامبر اکرم ﷺ، نه نامی از وی برده باشد و نه درباره انتخاب آن توسط مردم، دستورالعمل و تأکیدی کرده باشد و امت را بعد از خود رها کرده باشد؟!

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۰۵ و ۱۲۸.

۲. سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۱۳۷. این حدیث با الفاظ دیگر نیز آمده است؛ از جمله: «من مات بغير إمام مات ميتة الجاهلية»، الامام احمد بن حنبل، المسند، ج ۴، ص ۹۶؛ «و من مات و ليس في عنقه بيعة مات ميتة الجاهلية»، صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۲؛ «فإنه ليس أحد من الناس يخرج من السلطان شيراً فمات إلامات ميتة الجاهلية»، صحیح بخاری، ج ۸، ص ۸۷؛ صحیح مسلم، همان؛ مسند احمد، ۱، ص ۳۱۰.

ادله خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

الف. آیات

برای اثبات خلافت بلافصل علی (علیه السلام) آیات فراوانی در دست هست که به علت اختصار فقط به یکی از آنها اشاره می‌کنیم و آن آیات مربوط به واقعه غدیر خم می‌باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱؛ «ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر انجام ندهی، رسالت او را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می‌دارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

بسیاری از بزرگان اهل سنت اعتراف کرده‌اند که این حدیث در روز غدیر و در شأن امیرالمؤمنان نازل شده است.^۲

برای نمونه می‌توان از ابوسعید خدری^۳، ابن عباس^۴ و ابن مسعود^۵ نام برد.

آری در حجة الوداع رسول الله (صلی الله علیه و آله) بعد از نگاه داشتن جمعیت چند ده هزار نفری و خواندن خطبه‌های مفصل فرمود که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ و در ادامه بیان داشت: «من كنت مولاه، فهذا علي مولاه» و عمائم خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی (علیه السلام) بست. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد که همه با علی (علیه السلام) بیعت کنند. در این هنگام عمر ضمن بیعت گفت: «بخ بخ با ابی‌طالب أصبحت مولای و مولای کل مسلم»^۶.

در همان‌جا شاعران اشعاری سرودند و جشن بر پا کردند. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) شریفه ذیل را تلاوت نمود:

﴿... الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾^۷؛ «امروز کافران از (زوال) آیین شما

۱. مائده/۶۷.

۲. علامه امینی، الغدير، ج ۱، صص ۴۲۳ و ۴۳۸.

۳. عبدالرحمن سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ذیل آیه.

۴. محمودبن عبدالله آلوسی، روح المعانی، ج ۶، ص ۱۹۳، ذیل آیه.

۵. عبدالرحمن سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ذیل آیه.

۶. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۳.

مائده/۳.

مأیوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

آنچه نقل شد تنها بخشی از ماجرا بود که در کتب اهل سنت به آن اعتراف شده؛ البته مطلب بسیار از این واضح تر می باشد. به راستی چرا عالمان اهل سنت همواره این خطبه را خلاصه کرده اند؟

کلمه «مولا» که در این خطبه آمده، به معنای خلیفه و سرپرست می باشد، زیرا: اولاً، اصل در معنای ولی و معنای حقیقی آن اولویت و احقیقیت است و هر کس جز این بگوید، باید دلیل ارائه کند^۱.

ثانیاً، در تمام معانی ذکر شده برای کلمه «مولا» نوعی اولویت و حق تصرف و نوعی سرپرستی وجود دارد.

ثالثاً، قرینه های فراوانی وجود دارد که نشان می دهد منظور از ولی در این آیه اولویت و سرپرستی می باشد.

این قرائن عبارت اند از:

۱. آیه شریفه ﴿وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ نشان دهنده این است که قرار است مطلبی اساسی از اصول دین بیان شود؛ وگرنه به چه دلیل نبود آن مساوی با نابودی رسالت لحاظ شده است؟

۲. آیا پیامبر رحمت برای مطلبی ساده، هزاران نفر را زیر آفتاب سوزان نگه می دارد؟

۳. بیان این مطلب در حجة الوداع؛

۴. عمامه سر کردن امیرالمؤمنین؛

۵. اشعار حسان که در آنجا سروده شد؛

۶. فقال له قم با علی فإِنّی رضیتک من بعدی إماماً و هادياً ...^۲

۷. تبریک عمر؛

۸. در بعضی نقل های اهل سنت از واقعه غدیر تصریح شده که پیامبر ﷺ فرمود:

۱. حسین بن محمد راغب، المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۸۵، ماده ولی؛ زمخشری، اساس البلاغة، ماده ولی، ص ۵۰۹.

۲. علامه امینی، الغدير، ج ۲، ص ۶۵.

او «ولی»^۱ و «وصی»^۲ من است؛

۹. احتجاج امیرالمؤمنین (علیه السلام) علیه خلفا با استناد به ماجرای غدیر^۳.

ب. روایات

۱. حدیث منزلت «انت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»^۴؛ «یا علی! تو برای من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه پس از من پیامبری وجود ندارد.»

این حدیث متواتر می‌باشد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جایگاه حضرت علی (علیه السلام) را، نسبت به خود، مانند جایگاه هارون نسبت به موسی می‌داند.

نفر دوم و افضل بعد از موسی، هارون بود و همین نیز در مورد علی (علیه السلام) جاری می‌شود. افزون بر اینکه، جمله «إلا أنه لا نبي بعدي» بر آن دلالت دارد که جدا از مقام نبوت، حضرت علی (علیه السلام) سایر مقامهای هارون را مانند: نفر دوم و افضل بودن و همیشه یار و جانشین پیامبر بودن - چه در حال حیات و چه پس از مرگ - داشته است؛ چرا که اگر هارون هم پس از موسی زنده می‌ماند، یقیناً جانشین حضرت موسی (علیه السلام) بود. این حدیث در غیر از غزوة تبوک نیز، بارها توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکرار شده که یکی از آنها عبارت از سال آخر حیات پیامبر است که از جانب خداوند دستور رسید و همه درهای خانههایی که به سوی مسجدالحرام باز می‌شد، باید بسته شود و تنها دری که مجاز بود باز بماند، درب خانه حضرت علی (علیه السلام) بود و همین امر، زمینه حسادت و خشم برخی صحابه را پدید آورد و پنهانی مطالبی را به هم گفتند. خبر به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید، ایشان فرمود: این دستور را من از سوی خدا به شما ابلاغ کردم و هر کسی ناراضی است، می‌تواند شهر ما را ترک کرده و به شام برود^۵.

۲. حدیث ثقلین

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «إني تركت فيكم ثقلين كاملتين كتاب الله و عترتي و إنهما لن

۱. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۶۷؛ احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۳۵۰.

۲. علی بن یوسف بن جبر زین الدین، نهج الایمان، ص ۹۹.

۳. احمد بن حنبل، مسند، حدیث زید بن ارقم، ج ۴، ص ۳۷۰ و ج ۱، ص ۱۱۹.

۴. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ الترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۴؛ ح ۳۸۱۴؛ علی بن محمد ابن مغازلی

المناقب، ص ۳۷، ح ۴۰ و ۴۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۱؛ صحیح بخاری، ج ۴، ح ۱۲۱.

۵. خوارزمی، مناقب، ص ۱۰۹؛ ابرهیم بن محمد جوینی، فرائد السمطين، ج ۱، ص ۲۰۶.

یفتراقاً حتی بردا علی الحوض»^۱؛ «همانا دو جانشین در بین شما گذاشتم، که از هر حیث کامل هستند؛ کتاب خدا و عترتم و همانا آن دو هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند».

قال رسول الله ﷺ: «ألا و إني تارك فيكم الثقلين؛ أحدهما كتاب الله، هو حبل الله، من اتبع كان على الهدى و من تركه كان على الضلالة...»^۲؛ «آگاه باشید! همانا من، در میان شما دو ثقل را گذاشته‌ام؛ یکی از آن دو کتاب خداست، که ریسمان الهی است، هر کسی آن را اطاعت کند هدایت و کسی که ترک کند گمراه است...».

این دو حدیث و احادیث بسیار دیگر به همین مضمون، در کتب اهل سنت به وضوح دلالت دارند، که خلافت، نیابت و هدایت در امور دنیا و آخرت، بعد از رسول خدا فقط از آن عترت و اهل بیت آن حضرت می‌باشد.

۳. حدیث وصایت

«قال رسول الله ﷺ: «لكلّ نبی وصی و وارث و إن علیاً وصیی و وارثی»^۳؛ «برای هر پیامبری، وصی و وارث بوده است و همانا علی، وصی و وارث من می‌باشد».

۴. حدیث امامت متقین

«قال رسول الله ﷺ: «أوحی الی فی علی ثلاث: امام المتقین و سید المسلمین و قائد الغر المسلمین...»^۴؛ «سه مطلب در مورد علی (ع) به من وحی شد: علی (ع) امام متقین، سرور مسلمانان و رهبر پیشرو مسلمین است...».

شبهه

احادیثی در مدح شیخین وجود دارد، که دلالت بر حقانیت خلافت آنها دارد، چگونه با سرزنش آنان و غاصب بودن آنها، سازگار است؟

پاسخ: اولاً، این احادیث فقط در کتاب‌های اهل سنت است، بنابراین نمی‌تواند برای شیعه دلیل بر حقانیت خلفا باشد؛ چرا که اسناد آنها مورد قبول شیعه نمی‌باشد. ثانیاً، بر فرض قبول آنها، می‌گوییم، این احادیث با تمام مستندات بالا از قبیل قرآن و روایات در تعارض است، بنابراین نمی‌توان به آنها استدلال کرد.

۱. مسند ابن ابی شیبیه، ج ۱، صص ۸۱؛ احمد، مسند، ج ۵، ص ۱۸۹.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۸۰.

۳. خوارزمی مناقب، ص ۸۴؛ ابن مغازلی، مناقب، ص ۲۰۰.

۴. علی بن حسام الهندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۹۱۶.

ثالثاً، دلایل عقلی بسیاری نیز با این روایات مخالفت می‌کند و حق را به شیعه می‌دهد. برخی از این دلایل اشاره می‌شود.

چند قرینه

۱. حدیث کاغذ و قلم

عن ابن عباس قال، «لما حضرت رسول الله ﷺ الوفاة قال رسول الله ﷺ ائتونی بالکتف و الدواة (أو اللوح و الدواة)، اکتب لکم کتاباً لن تضلوا بعده أبداً و فی لبیت رجال فیهم عمر بن الخطاب، فقال عمر ان رسول الله ﷺ قد غلبه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله...»^۱؛ «هنگام وفات، رسول الله فرمود برای من کاغذ و دوات بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید. در خانه مردانی بودند که عمر نیز در میان آنها بود؛ پس از فرمایش رسول خدا، عمر گفت: بیماری بر رسول خدا غلبه کرده (و هذیان می‌گوید) قرآن در نزد شماست و کتاب خدا ما را کافی است و...».

در اینجا عمر مانع می‌شود، که رسول خدا مطلبی را بنویسد، تا حجت بر همه تمام شود و دیگر این همه بر سر جانشینی آن حضرت اختلاف نشود و سندی باشد تا مانع از گمراهی امت شود. آری اوست که بر خلاف رسول الله و حدیث ثقلین سخن می‌راند.

۲. مخالفت حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

نکته‌ای که در این میان جای تأمل دارد این است که اگر حق با اهل سنت است و هیچ مخالفتی وجود نداشته، چرا حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ابتدا از بیعت سر باز زدند و چرا قبر دختر رسول خدا ﷺ مخفی است؟ آیا این موضوع از برخی مسائل پشت پرده و مخفی شده مانند، آتش زدن خانه حضرت به علت عدم بیعت، حکایت ندارد؟

دلیل ششم. تقیه کردن

می‌گویند: شیعیان، بدترین خلائق روی زمین‌اند؛ چون دروغ، نفاق و تقیه را ثواب

۱. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۵؛ صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹؛ احمد، مسند، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۱۵۶؛ علی بن حسام الهندی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ج ۵، ص ۶۵۱؛ ازالة الخلاف، ج ۲، ص ۲۹؛ قرۃ العینین، ص ۷۸.

می‌دانند و به توبه آنها نیز اعتمادی نیست؛ چون تقیه جزء اصول دین آنهاست و ممکن است از روی تقیه، توبه کنند.

نقد و بررسی

در پاسخ گفته می‌شود: اولاً، خداوند متعال، تقیه را جایز شمرده و از آن دفاع نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَئِنْ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^۱﴾؛ «هر کس به خدا کافر شد، بعد از ایمانش (مورد غضب خداست) مگر آنکه مجبور شده و دلش به ایمان اقرار دارد. بلکه آنکه سینه به کفر گشاید، غضب خدا بر آنها باد».

در این آیه، خداوند می‌فرماید: اگر مجبور شدید، جایز است تقیه کنید و ایمان خود به خدا را مخفی نمایید و در این صورت، غضبی بر شما نخواهد بود و از همین رو شیعیان، تقیه را جایز می‌دانند.

ثانیاً، بر فرض که تقیه را حرام بدانیم و آن را با «دروغ حرام»، یکی حساب کنیم، باید توجه داشت که تمام فقها قائل‌اند در هنگام ضرورت و هنگام مرگ، برخی از حرام‌ها، حلال می‌شود؛ مانند خوردن گوشت مرده برای کسی که ناچار است. حال، اگر جان انسان در خطر بود، چه اشکالی دارد که انسان ظاهراً - نه در قلب - اظهار کفر کند؟ به این آیه دقت کنید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَ... فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲﴾؛ «بر شما مردار، خون و ... حرام است. پس آنها که در حال گرسنگی، دست‌شان به غذای دیگری نرسد و میل به گناه هم نداشته باشند، مانعی نخواهد داشت».

دلیل هفتم. حرمت متعه

یکی از افراطیان وهابی گفته است: شیعیان، بدترین خلاق روی زمین‌اند؛ زیرا متعه را که همان زنا می‌باشد، ثواب دانسته و بدان معتقدند. شیعیان حدیثی دارند که در آن آمده است: هر کس، در مرتبه اول متعه کند درجه‌اش برابر با امام حسین علیه السلام است، در مرتبه دوم برابر با امام حسن علیه السلام، در مرتبه سوم، برابر با حضرت علی علیه السلام و در مرتبه چهارم درجه‌اش برابر با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد.

از آنجا که حرمت زنا از ضروریات دین می‌باشد و شیعه با اعتقاد به متعه، منکر

۱. نحل/۱۰۶.

۲. مائده/۳.

ضروری دین شده است، پس مرتد و کافر می‌باشد.

نقد و بررسی

جدا از اصل حلیت یا حرمت متعه، باید دانست که حدیث نقل شده، در منابع معتبر شیعه نمی‌باشد و هیچ‌یک از عالمان شیعه، این همه ثواب را برای متعه قائل نمی‌باشد و اصلاً خلاف عقل است.

در مورد حقیقت متعه، واضح است که، متعه تفاوت آشکاری با زنا دارد؛ متعه همان ازدواج و نکاح است، با این فرق که زمان آن محدود و مشخص است. به عبارت دیگر، ازدواج، ارتباط دو انسان است که به علت بخشی از لوازم، مانند احتمال وجود فرزند و ... خداوند دستور داده ست، برای آن عقد خوانده شود، تا حق فرزند، زن و یا مرد ضایع نشود؛ در متعه نیز همین پیمان وجود دارد و عقد خوانده می‌شود، پس آن نیز ازدواج است و هیچ مفسده‌ای ندارد.

اما در زنا، هیچ ضابطه‌ای نیست و مفاسدی، مانند معلوم نبودن پدر بچه، تکلیف زن پس از جدایی و ... وجود دارد. در هر حال، حرمت متعه بدعتی بوده که در زمان خلیفه دوم به وجود آمده است و حتی در زمان ابوبکر نیز حلال دانسته شده است. تأمل در مستندات ذیل، برای روشن شدن مطلب مفید خواهد بود.

۱. «... فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...»^۱؛ «اگر از زنان متعه کردید، واجب است اجرت‌شان را بدهید».

طبق این آیه، اصل حلیت متعه مسلم است و گرنه خداوند اصل آن کار را منع می‌کرد.

۲. عمر می‌گوید: دو متعه، در دوران رسول الله ﷺ آزاد بود، ولی من از آنها نهی می‌کنم و کسی که آنها را انجام دهد، عقاب می‌نمایم.^۲

۳. عمران بن حصین می‌گوید: آیه متعه، در کتاب خدا بود و ما در زمان رسول خدا ﷺ به آن عمل می‌کردیم و قرآن آن را تحریم نکرد و پیامبر از آن نهی نفرمود، تا از دنیا رفت، ولی یک نفر به میل و نظر خودش چیزی گفت.^۳

آری، متعه، رحمت الهی است که به انسان‌ها عطا شده و چه راه‌گشا می‌باشد؛ چرا که، چه بسیارند زنانی که توانایی شوهر کردن ندارند و کسانی به طور دائم با آنها ازدواج

۱. نساء/۲۴.

۲. فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۵۰.

۳. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۳۳، کتاب تفسیر سورة بقره، آیه ۱۹۶، ح ۱.

نمی‌کنند و یا در زمان ما چه بسیار جوانان فقیری می‌باشند که به علت فقر، توانایی ازدواج دائم را ندارند و ازدواج موقت، مسکنی برای نیازهای گوناگون آنها می‌باشد. متأسفانه به علت آنکه به ارزش این عمل پی نبرده‌ایم، بسیاری از جوانان، روابط نامشروع دارند، اما از حلال خداوند غافلند. البته روشن است، که اولویت با عقد دائم و تشکیل دائمی خانواده می‌باشد و متعه به عنوان راه حل نهایی پیشنهاد نمی‌شود.

دلیل هشتم. عقیده به تحریف قرآن

برخی از مغرضان گفته‌اند: «شیعیان می‌گویند قرآن کم و زیاد شده است و چون بنیاد اسلام بر قرآن می‌باشد، باطل دانستن قرآن، باطل دانستن اسلام است».

نقد و بررسی

این سخنان همچون بسیاری گزافه‌گویی‌های دیگر، از تهمت‌های وهابیت به شیعیان می‌باشد. زیرا به خوبی می‌دانیم همه عالمان شیعه بر نادرستی تحریف مورد نظر وهابیت (تحریف به کاستی) تأکید داشته‌اند و تاکنون دهها تألیف در انکار شبهه تحریف قرآن، از سوی عالمان شیعه به رشته تحریر درآمده است.^۱ اما این سخن که دو هزار حدیث بر اثبات تحریف، از سوی شیعه نقل شده است، دروغی بیش نیست و علمای شیعه، بسیاری از احادیث نقل شده در اثبات تحریف را، صحیح نمی‌دانند و با برای آنان، معانی دیگر در نظر گرفته و تأویل نموده‌اند و اگر صرف نقل حدیث، دلالت بر قبول آن بکند، در کتابهای اهل سنت نیز، چنین احادیثی موجود است.^۲

همچنین اینکه گفته شده، وقتی صحابه کافر باشند، قرآن نیز خالی از تحریف نخواهد بود، سخن بیهوده‌ای است؛ چرا که اولاً، حضرت علی (ع) و بسیاری از مسلمانان راستین، با این قرآن مخالفت نکرده‌اند و ثانیاً، تمام امامان شیعه گفته‌اند: هر چرا که مخالف قرآن موجود است، به دیوار بزنید و باطل می‌باشد، پس کل این قرآن را حجت می‌دانند.^۳ آری، با توجه به اهتمام مسلمانان بر حفظ قرآن^۴ و تأیید امامان شیعه (ع)،

۱. فتح‌الله محمدی، سلامة القرآن من التحریف، صص ۱۶۷-۱۷۰؛ محمدهادی معرفت، صيانة القرآن من التحریف، صص ۲۲ و ۳۱.

۲. النسائی، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری، ج ۸، ص ۲۱۳؛ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الاتقان، ج ۳، ص ۷۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳. رک: شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۹.

۴. سیوطی، الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۹.

دیگر هیچ جایی برای این سخنان باقی نمی ماند. آنان که این گونه سخن می گویند، آیا نمی بینند که قرآن در دست شیعیان، عیناً همان قرآن اهل سنت است، که شیعیان در خانه و مدارس و در همه جا از همان استفاده می نمایند.

از سوی دیگر، مگر کسی می تواند، در قرآن دست برده و آن را دچار تحریف نماید؟ مگر خداوند، خود وعده نداده است که از قرآن محافظت می نماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۱﴾؛ «ما قرآن را نازل کرده و خود از آن محافظت می کنیم» و همچنین ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ^۲﴾؛ «خداوند از وعده خود تخلف نمی کند». اینک کلام علمای بزرگ شیعه را نقل نموده تا روشن شود، فقط صرف ادعا نیست.

کلام بزرگان شیعه

۱. شیخ صدوق بیان می دارد:
اعتقاد ما این است قرآنی که بر پیامبرش، محمد ﷺ فرستاده شده، همان است که میان دفتین (دو جلد) است و بیش از آن نیست.^۳
 ۲. شیخ مفید می نویسد: ما شیعیان، بر اساس فرمان ائمه، از قرائت مصحف کنونی عدول نمی کنیم.^۴
 ۳. شیخ طوسی می گوید: مذهب صحیح امامیه آن است که، تحریف به نقیصه نیز (مثل تحریف به زیاده) در قرآن تحقق نیافته است.^۵
- در عصر حاضر مرحوم آیت الله محمد هادی معرفت، کتاب «مصونیت قرآن از تحریف»، آیت الله جوادی آملی، کتاب «نزاهت قرآن از تحریف»، آیت الله حسن زاده آملی، کتاب «قرآن هرگز تحریف نشده» و آیت الله خویی کتاب «البیان» و ... را نوشته اند و تحریف ناپذیری قرآن را اثبات نموده اند.

۱. حجر/۹.

۲. آل عمران/۹.

۳. شیخ مفید، الاعتقادات، ص ۸۴.

۴. شیخ مفید، المسائل السرویه، ص ۸۲.

۵. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۰.

خاتمه و نتیجه

آنچه گذشت، پاسخ به تهمتهایی مبتنی بر ارتداد شیعه بود، اما در پایان، به تمام برادران اهل سنت عرض می‌شود، که شیعیان و اهل سنت، نقاط مشترک بسیاری دارند و اختلاف در مسائل فرعی، دلیل بر کفر نمی‌شود، آنچه مسلم است این است که عده‌ای سعی می‌کنند بین گروه‌های مختلف امت اسلامی، اعم از شیعه و سنی (مالکی، حنبلی، حنفی، شافعی) تفرقه انداخته و حکومت کنند. به راستی آیا غفلت از خطر این دشمنان مشترک شیعه و سنی که نه تنها عقاید مسلمانان را بر نمی‌تابند، بلکه سرزمین‌های آنان را نیز غصب کرده‌اند، درست است؟!

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنة، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، دار الاحیاء، بیروت.
۴. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، دار الکتب، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۵. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، دار الفکر، بیروت.
۶. ابن مغازلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی طالب، مکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۲ق.
۷. احمد بن حنبل، لمسند، دار الصادر، بیروت.
۸. امینی النجفی، احمد، لغدير، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۷ق.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم الجعفی، صحیح البخاری، دار الفکر للطباعة، ۱۴۰۱ق.
۱۰. بلبان، الأمير علاء الدین علی بن بلبان، صحیح ابن حبان، به ترتیب ابن بلبان، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ق.
۱۱. ترمذی، سنن الترمذی، حققه و صححه عبدالوهاب، دار الفکر.
۱۲. جرجانی، سید شریف، شرح المواقف.
۱۳. جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين، مؤسسة المحمودی، بیروت، ۱۴۰۰ق.
۱۴. خوارزمی، موفق بن احمد، لمناقب خوارزمی، مکتبة نینوی، تهران.
۱۵. الراغب، ابی القاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۱۶. زین الدین، علی بن یوسف بن جبر، نهج الايمان، مجتمع امام هادی، مشهد، ۱۴۱۸ق.
۱۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الاتقان، هیئة المصرية، القاهرة، ۱۹۷۵م.
۱۸. _____، تفسیر الدر المنثور، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۹. طبرسی، مجمع البیان، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۲۰. مفید، الاعتقادات، دار المفید، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ق.
۲۱. طبرانی، سلیمان بن احمد، لمعجم الكبير، مطبعة الزهراء، موصل.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دار الکتب علمیة، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۲۳. طوسی، محمدبن الحسن، لتبیان فی تفسیر القرآن، نشر مکتبه الاعلام اسلامیه، ۱۴۰۹ق.
۲۴. طوسی، نصیرالدین، تلخیص المحصل، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، شعبه تهران، ۱۳۵۹.
۲۵. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، بنابیع الموده، دار الاسوه، ۱۴۱۶ق.
۲۶. کلینی رازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳.
۲۷. مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم، تحفه الاحوذی، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۲۸. محمدی، فتح الله، سلامه القرآن من التحریف، پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۸.
۲۹. معرفت، محمد هادی، عیانه القرآن من التحریف، دار القرآن، قم، ۱۴۱۰ق.
۳۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، لمسائل السرویه، المؤتمر العالمی لألفیه شیخ مفید.
۳۱. موسوی قزوینی، سید حسن، نقدی بر اندیشه وهابیان، ترجمه حسن طارمی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴.
۳۲. نسائی، لسنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان البنداری، دار الکتب، بیروت.
۳۳. نيسابوری، ابی عبدالله الحاکم، المستدرک، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۳۴. نيسابوری، مسلم، صحيح مسلم، دار الفكر، بیروت.
۳۵. هندی، علی بن حسام، کنز العمال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۵ق.